

بازشناسی نظری و مصداقی مفهوم منطقه راهبردی^۱ در ابرقاره

اوراسیا

زهرا احمدی پور*

دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

احسان لشگری

دانشجوی دکتری رشته جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۹۰/۶/۲۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۹/۱۲)

چکیده

رهیافت‌های نظری دانش ژئوپلیتیک همواره بر واقعیت‌های سرزمینی استوار بوده و رویکرد عقلانی را در مطالعات خود در پیش گرفته است. آشکار است در گذشته همواره یکی از دغدغه‌های فکری اندیشمندان این حوزه شناسایی مناطق مهم جغرافیایی جهان و کوشش برای مدلی رقابت قدرت‌های جهانی در این حوزه‌های جغرافیایی است. آشکار است مبنای ژئوپلیتیک رقابت قدرت‌های جهانی بی‌تردید بر سر دستیابی به مواهب و امتیازهای موجود در مناطق مختلف جغرافیای سیاسی جهان شکل گرفته و خواهد گرفت. الگویابی رقابت قدرت‌های جهانی و پیش‌بینی آینده این رقابت‌ها نیازمند شناسایی مناطق راهبردی جهان، ویژگی‌های آنها و معابر جغرافیایی دسترسی به این مناطق است. روشن است با شناسایی شاخص‌ها و ویژگی‌های مناطق مهم و راهبردی جهان امکان پیش‌بینی حوادث و رویدادهای آینده در حوزه روابط بین‌الملل و در سطح کلان فراهم خواهد شد. در این پژوهش کوشش شده با رویکردی توصیفی - تحلیلی و ضمن آمیزش رویدادها و فرایندهای مستند تاریخی بعد از جنگ سرد با واقعیت‌های مربوط به فضای جغرافیایی اوراسیا، الگوهای نظری حوزه جغرافیای مناطق راهبردی این ابرقاره شناسایی و ویژگی‌های مهم این مناطق تبیین شود.

کلید واژه‌ها

مناطق راهبردی، قدرت‌های جهانی، اوراسیا، رقابت، ژئوپلیتیک

1. strategic

* Email: Ahmadyz@modares.ac.ir

مقدمه

محیط جغرافیایی در طول تاریخ همواره تولید کننده فرصت‌ها و محدودیت‌ها برای زندگی انسان‌ها بوده است. محیط انسان‌ها و گروه‌های انسانی همواره سعی می‌کنند فرصت‌ها را در جهت پیشرفت خود مورد استفاده قرار داده و بر محدودیت‌ها غلبه کنند. آشکار است این بُعد سیاسی وجود انسان تضمین کننده منافع و بقای حیات او در برابر دیگران است. در این راستا بخشی از علت‌های ظهور بُعد سیاسی وجود انسان و گروه‌های متشکل انسانی ناشی از تمایز در اهمیت و پراکندگی نامتناسب مواهب و امتیازهای موجود در محیط‌های جغرافیایی است که سبب شکل‌گیری خصلت سیاسی انسان در شکل تلاش برای زیستن و دفع تهدیدهای خود با اتکا به محیط جغرافیایی شده است.

به عبارت بهتر در ذات و ساختار جغرافیای سیاسی جهان ویژگی‌ها و واقعیت‌های عینی نهفته است که به صورت بنیادین منطق رقابت را در بین کشورها و قدرت‌ها رواج می‌دهد. بنابراین با توجه به پراکندگی نامتناسب مواهب و امتیازهای طبیعی و انسانی در سطح جهان تمایز در اهمیت ژئوپلیتیک مکان‌ها و مناطق مختلف جغرافیایی جزء خصوصیات ذاتی کالبد جغرافیایی جهان است و برای پیش‌بینی رفتار انسان‌ها و گروه‌های متشکل انسانی در درجه اول باید درجه اهمیت مکان‌ها و مناطق مختلف جغرافیایی را مشخص کرد. چرا که در بحث‌های ژئوپلیتیک نقطه کانونی رقابت بر سر امکان‌ها و امتیازهای طبیعی و انسانی موجود در فضای جغرافیایی موجود در آن است تا از پس آن امکان تحصیل قدرت برای حکومت‌ها و سازه‌های ژئوپلیتیک فراهم شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ص ۱۷).

در این راستا توجه به نظریه‌های بسیاری از اندیشمندان ژئوپلیتیک نشان می‌دهد که شناسایی مناطق مهم و راهبردی جهان همواره یکی از دغدغه‌های آنان بوده است و جزء مهمی از نظریه‌های آنان به شناخت مناطق مهم جهان اختصاص داشته است. برای نمونه زیربنای اصلی نظریه‌های مکیندر، اسپایکمن، سورسکی، ماهان و دیگران به معرفی و شاخص‌یابی مناطق مهم جهان معطوف شده بود و هرکدام از آنها با توجه به یکسری از شاخص‌ها به راهبردی بودن یک نقطه از جهان حکم می‌دادند.

جدول شماره ۱: مهمترین نظریات ارائه شده در رابطه با مناطق مهم و راهبردی

نظریه پردازان	منطقه مهم (راهبردی)	شاخص‌ها و دلایل
مکیندر	هارتلند	دارا بودن منابع تولید قدرت در جهت تفوق نظامی
اسپایکمن	ریملند	منطقه حائل بین قوای بری و بحری
سورسکی	قطب شمال (منطقه تصمیم)	همپوشانی بین حوزه نفوذ هوایی قدرتهای بری و بحری
ماهان	مناطق دریایی جهان بین مدار ۳۰ تا ۴۰ درجه عرض شمالی	تولید قابلیت جهت کنترل قلمرو بری
ماینگ	ریملند	رقابت قدرت‌ها بر سر نفوذ در منطقه و حفظ متحدین
مک کول	مناطق جنگ	تهدید موجودیت یک کشور در صورت تفوق دشمن بر این منطقه
کوهن	کمربندهای شکننده - مناطق گذرگاهی	منطقه حائل بین قوای بری و بحری

به عبارت بهتر در طول تاریخ رویکرد ژئوپلیتیک در روابط بین‌الملل، شناخت مناطق پراهمیت جغرافیایی و پی‌بردن به پیامد فضای رقابت قدرت‌ها در این مناطق بوده است که در سال‌های اخیر بخش مهمی از دیدگاه‌های اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل را نیز به‌خود اختصاص داده است. آشکار است جاذبه تقریباً بی‌بدیل نظریه‌های ژئوپلیتیک در عرصه روابط بین‌الملل به دلیل نزدیکی آن با فهم متعارف از سیاست بین‌الملل، پیش‌بینی و آینده‌نگری از رقابت قدرت‌ها در مناطق پر اهمیت جغرافیایی است، چراکه تسلط بر این مناطق جغرافیایی مهم و کنترل آن توسط دولت می‌تواند به ایجاد قدرت برای آن دولت و به تبع آن تأمین امنیت و داشتن اهرمی علیه رقبا تبدیل شود (احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۷). بنابراین در دیدگاه ژئوپلیتسین‌ها از آنجائی که بر عکس سطوح ملی و درون کشوری امکان انحصار قدرت در سطح جهانی در یک هژمون واحد وجود ندارد، به‌صورت طبیعی و تحت تاثیر از فراوانی منابع قدرت‌آفرین، رقابت به‌صورت بنیادین میان قدرت‌ها وجود خواهد داشت (قوام، ۱۳۸۸، ص ۸۱).

از این رو متخصصان ژئوپلیتیک همواره سیاستمداران را به تسلط یافتن و در اختیار گرفتن مناطق مهم جهان ترغیب می‌کنند تا از این راه اسباب برتری آن کشور را بر سایر کشورها فراهم کنند. این تجویز متخصصان جغرافیای سیاسی در قرن بیستم تنها به عرصه نظر محدود نبوده و در موارد بسیاری مصداق عملی به خود گرفته است. بنابراین هدف بنیادین تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم و کنترل آنها یکی از شالوده‌های بنیادین ظهور مطالعات ژئوپلیتیک بوده است. بنابراین نکته کلیدی در نظر اندیشمندان ژئوپلیتیک این بوده است که راه حل نهایی برای از بین بردن رقابت در عرصه روابط بین‌الملل وجود ندارد و آنچه که تاکنون وجود داشته است رقابت مبتنی بر «منافع» حکومت‌ها بر سر دستیابی به مواهب و امتیازهای موجود در مکان‌ها و مناطق جغرافیایی مهم است (Spanier, 1990, p. 11). آشکار است که محتوای ژئوپلیتیک رقابت سبب شده است که بعد از جنگ سرد با وجود از بین رفتن نسبی ایدئولوژی‌ها، توان بازتولید این عنصر در شکل‌های تازه و در مناطق جغرافیایی جدید و متحول شده، وجود داشته باشد. بر این مبنا در این الگو، تصمیم‌گیران سیاسی باید آگاهی چشمگیری در مورد ارزش‌ها، منابع، هدف‌ها و اولویت‌های ژئوپلیتیک خود و این مناطق داشته باشند و در چارچوب این الگو تصمیم‌گیران و بازیگران سیاسی در عرصه‌های جهانی و منطقه‌ای در پی گرفتن بهترین تصمیم‌ها بر مبنای داده‌های سرزمینی هستند (قوام، ۱۳۸۴، صص ۵۳-۵۲).

نکته اصلی این است که شاخص‌های این مناطق در طول تاریخ و بنا بر شرایط ایدئولوژیک، امنیتی و تکنولوژیک متفاوت بوده است. از این رو اندیشمندان مختلف بر اساس پیش‌زمینه‌های ذهنی تا زمان حاضر، مناطق مختلفی را به‌عنوان منطقه مهم و راهبردی در صحنه جغرافیای سیاسی جهان قلمداد کرده‌اند. در این راستا با توجه به تحولات عمیق شکل گرفته در سطح جغرافیای سیاسی جهان در چند دهه اخیر و با توجه به نبود یک تعریف استاندارد از مفهوم مناطق راهبردی و به تبع آن نبود وحدت‌نظر علمی در مورد شاخص‌ها و ویژگی‌های اساسی مناطق راهبردی در دوره جدید و وجود نوعی اغتشاش نظری در مورد چگونگی کاربرد این مفهوم در مطالعات رشته‌هایی همچون جغرافیای سیاسی، روابط بین‌الملل، علوم راهبردی خلاء وجود نوعی مطالعه جامع در این زمینه احساس می‌شود.

یکی از نکات مهم برای حل این مشکل همچنان که عنوان شد توجه به این موضوع است که ویژگی‌ها و شاخص‌های مناطق راهبردی در طول تاریخ و به‌ویژه در دو دوره زمانی قبل و بعد از جنگ سرد متفاوت بوده است و نمی‌توان ویژگی‌های مناطق راهبردی قبل از جنگ سرد را به دوران پس از آن تعمیم داد. بنابراین پس از جنگ سرد و با پایان یافتن نسبی تضادهای ایدئولوژیک، فهرست منابع تولید رقابت در جهان نسبت به دوره قبل از آن به شکل کامل متفاوت است (عابدی، ۱۳۸۷، ص ۳۶).

همان‌گونه که می‌دانیم در دوران جنگ سرد معیار و ملاک قدرت‌های جهانی در درجه اول توان نظامی و گستردگی حوزه نفوذ ایدئولوژیک آنها بود و دو قطب برتر نظامی جهان، در نظریه صلح مسلح و توازن قوا، سرگرم توسعه حوزه نفوذ خود در فضاهای جغرافیایی بر مبنای آموزه‌های ایدئولوژیک بودند (مینایی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۶). به عبارت دیگر در دوران جنگ سرد اگرچه آمریکا و اتحاد شوروی تلاش خود را برای گسترش قدرت نظامی و رقابت برای دسترسی به مناطق راهبردی و بهره‌برداری از حوزه‌های نفوذ قرار می‌دادند؛ ولی این مسئله لزوماً به معنای یکسان بودن شاخص‌ها و انگیزه‌های رقابت قبل و بعد از جنگ سرد نیست (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، ص ۴۵) چراکه در دوران جنگ سرد یکی از شاخص‌های مهم و تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل «ایدئولوژی» بود که سرچشمه رویدادهای بی‌شماری در سیاست خارجی قدرت‌ها بود که حتماً با انگیزه‌های ژئوپلیتیک امروزی تطبیق نمی‌کرد.

به عبارت بهتر در این دوران از مناطق راهبردی بیشتر با عنوان «مناطق شکننده» یاد می‌شد که درگیری‌های قدرت‌های بزرگ در این فضاها متمرکز شده بود و این حوزه‌ها در میانه تضادهای ایدئولوژیک و نظامی قدرت‌های جهانی قرار داشتند. آشکار است به دست آوردن این موقعیت حائل در میانه تضادهای ایدئولوژیک قدرت‌های جهانی کشورهای این مناطق را در معرض بی‌ثباتی و دگرگونی قرار می‌داد (درایسدل و بلیک، ۱۳۸۶، ص ۳۷). به عنوان نمونه دخالت نظامی آمریکا در ویتنام و همانند آن دخالت نظامی شوروی در افغانستان که در هر دو مورد به شکست قدرت برتر انجامید فقط به جهت دستیابی به هدف‌های ژئوپلیتیک امروزی نبود. بلکه بیشتر در جهت مهار کردن ایدئولوژی متضاد بود. به شکلی که آندره کوزیرف، اولین وزیر خارجه روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، این تغییر تفکر را مورد تأکید قرار داد و گفت: «با کنار

نهادن تفکر ایدئولوژیک خود، ما به مسیر عمل‌گرایی روی می‌آوریم. ما به سرعت فهمیدیم که در جهان جدید جغرافیای سیاسی جایگزین ایدئولوژی می‌شود» (Brezezinski, 1997, p. 101). چنانکه آخرین رهبر اتحاد شوروی نیز پس از پایان جنگ سرد اظهار داشت: «ما به این نوع سیاست خارجی که ما را به بن بست جنگ سرد کشانید و بر مردم اتحاد شوروی مخارج نظامی غیرقابل تحمل را تحمیل کرد؛ خاتمه دادیم. در واقع اتحاد شوروی تا قبل از پایان جنگ سرد پیوسته تلاش می‌کرد تا نقش یک ابرقدرت را بازی کند، ولی فقط در یک زمینه و آن‌هم راهبرد نظامی موفق بود» (گورباچف، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲).

بنابراین قبل از جنگ سرد دانش ژئوپلیتیک بیشتر ناظر بر استفاد از امتیازهای زمین جهت نفوذ بیشتر در کشورهای جنوب، ایجاد سد نفوذ در مقابل ایدئولوژی متضاد و راهبردهای بازدارندگی هسته‌ای و رقابت‌های تسلیحاتی بود. در حالی‌که پس از پایان جنگ سرد عنصر نظامی - ایدئولوژیک تأثیر کمتری در روابط میان قدرت‌های بزرگ دارد و واژه قدرت در درجه اول ناظر بر توان اقتصادی و توانایی دستیابی به منابع ژئواکونومیک جهان توسط قدرت‌های بزرگ است (امیراحمدی، ۱۳۷۱، ص ۱۳۰). بنابراین ایده کلان و قابل پشتیبانی پس از جنگ سرد در ساختار رقابت قدرت‌های جهانی این است که در جهان امروزی ابزار نظامی به‌سود عامل اقتصادی تغییر مسیر یافته است و نقطه کانونی رقابت، عوامل اقتصادی است (کاظمی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۹). بنابراین منطق اقتصادی که مدت طولانی به سبب رقابت‌های بلوک شرق و غرب تا اندازه زیادی فراموش شده بود، اکنون در تحلیل‌های ژئوپلیتیک نقش اول را ایفا می‌کند و از این پس به صورت یکی از عوامل مهم دگرگونی کیفیت توزیع قدرت در مقیاس جهانی است (لورو و توال، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶).

در این راستا پس از جنگ سرد و به مجرد جایگزین شدن هدف‌های ایدئولوژیک و نظامی موضوع ژئوپلیتیک منابع فسیلی و امنیت راهبردی و دسترسی به منابع زیرزمینی به‌عنوان مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در بازساخت مناطق کلیدی جهان مطرح شده است. بر این اساس، در آغاز سده بیست و یکم دو عامل منابع انرژی و دسترسی به آن نقش اصلی را در شکل‌گیری مناطق راهبردی بازی می‌کنند (عزتی، ۱۳۸۷، ص ۸۲) و هریک از قدرت‌های جهانی با توجه به قدرت و حوزه نفوذ خود تلاش می‌کند الگوی ژئوپلیتیک موردنظر خود را با هدف کسب منافع و ایفای نقش در چنین مناطقی پیگیری

کند(داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۸۱). ضمن اینکه در اصل مفهوم مناطق راهبردی در سطح حوزه رقابت قدرت‌های جهانی قابل طرح است و در بررسی رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و خرد، در نظر گرفتن منطقه راهبردی جایی ندارد.

حال با توجه به این موارد پی خواهیم برد که در این پژوهش یکی از زیربناهای مهم مود نیاز، ارائه تعریف دقیق از شاخص‌ها و مصادیق مفهوم منطقه راهبردی است، زیرا ویژگی‌ها و شاخص‌های مناطق راهبردی و ارائه مصادیق آن سبب‌ساز شکل‌گیری درک صحیحی از وضعیت حال و آینده رقابت قدرت‌های جهانی می‌شود و این مسئله آینده‌نگری حوادث تاریخی را ساده‌تر می‌کند. این مسئله مطالعات تاریخ و روابط بین‌الملل را از رویدادشناسی انتزاعی حوادث تاریخی رها ساخته و بنیادهای پیش‌بینی‌پذیری و آینده‌نگری را به‌عنوان ستون فقرات مطالعات علمی در این دو حوزه تسری می‌بخشد.

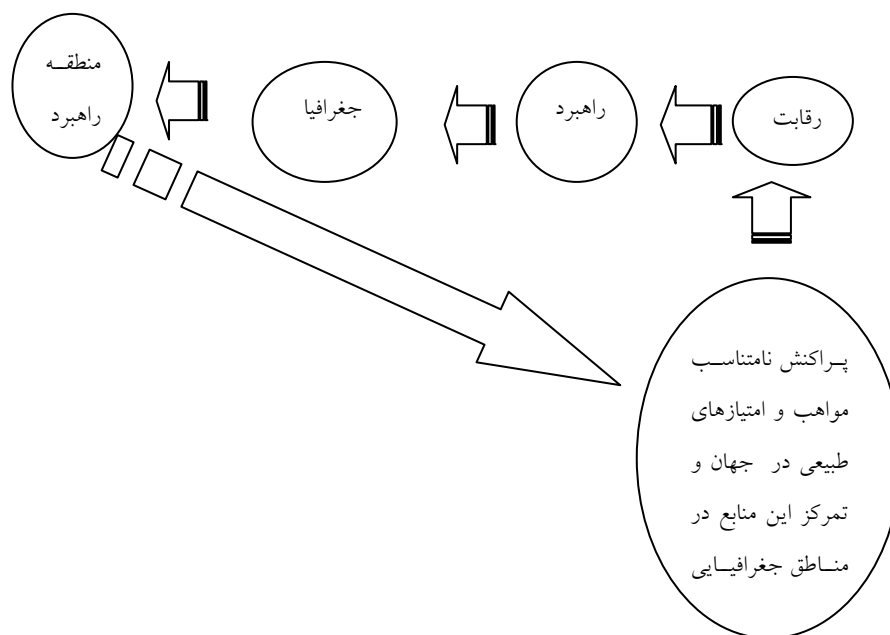
آشکار است از آنجائی‌که سیاست‌ها و جریان‌های قدرت‌های جهانی بیشتر از کشورهای کوچک قادر به کنترل و تأثیرگذاری بر این حوزه‌های جغرافیایی است، از این‌رو همواره مفهوم منطقه راهبردی در مقیاس جهانی و در سطح رقابت قدرت‌های بزرگ مطرح شده است(جهان‌بین، ۱۳۷۶، ص ۲). به عبارت بهتر مفهوم مناطق راهبردی همیشه در طول تاریخ با مفهوم رقابت قدرت‌های جهانی همراه بوده و در اصل این‌گونه مناطق بسترگاه رقابت‌های کلان قدرت‌های جهانی با یکدیگر است. دقت در سیاست‌های ژئوپلیتیک قدرت‌های جهانی نیز نشان می‌دهد که قدرت‌های جهانی در بکارگرفتن اقدام‌های خود در مناطق مختلف جهان به‌ویژه در زمان حاضر قبل از هر عاملی به اهمیت جغرافیایی آن فضا و اینکه چه موقعیتی در زمین دارد و این موقعیت چه شرایطی را برای آن فضا ایجاد می‌کند؛ توجه دارند و آن را در سیاست‌های ژئوپلیتیک خود به‌کار می‌گیرند(جانستون، ۱۳۸۳، ص ۱۴۳).

در این مناطق امتیازهایی نهفته است که برای ادامه و گسترش هژمونی قدرت‌ها ضروری است و شالوده بنیادین امتیازها، به‌کار گرفتن رویکردها و راهبردهای جامع در روابط بین‌الملل توسط قدرت‌ها نیز در جهت دستیابی به مواهب این مناطق نهفته است. طبیعی است بخشی از رویدادها و حوادث اتفاق افتاده در دیگر مناطق نیز تحت تأثیر چگونگی رقابت‌های قدرت‌های جهانی در این مناطق است. همان‌گونه که عنوان شد، به‌نظر می‌رسد پس از جنگ سرد با توجه

به برتری ایده‌های ژئواکونومیک بر ایده‌های ایدئولوژیک شاخص‌های اصلی مناطق جغرافیای راهبردی در جهت تأمین نیازمندی‌های اقتصادی قدرت‌ها است و اکنون بیش از هر زمان دیگری مفهوم گنگ و دوپهلوی مناطق راهبردی قابل پایش و مصداقیابی است؛ چراکه خصوصیت‌های اصلی مناطق جغرافیای راهبردی به منابع درون زمین و راه‌های دسترسی به آن بستگی زیادی پیدا کرده است.

در این راستا در سده جدید با نگاه به نقشه پراکندگی منابع انرژی در می‌یابیم که بیش از ۷۰ درصد ذخایر نفت و گاز جهان که یکی از پایه‌های اصلی ادامه پیشرفت اقتصادی قدرت‌ها است در منطقه کوچکی از حوزه خلیج فارس تا آسیای مرکزی و قفقاز نهفته است. به این دلیل، این منطقه راهبردی به‌عنوان تکیه‌گاه قلمروهای ژئواستراتژی قابل انتخاب است (مینایی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷) و می‌توان گفت که مناطق راهبردی به‌طور قطع در درجه اول در این حوزه جغرافیایی مکان‌گزینی می‌شوند. بنابراین بررسی و مطالعه دقیق ظرفیت مناطق جغرافیایی این ابرقاره نقش مهمی در شاخص‌یابی و مصداقیابی مفهوم منطقه راهبردی دارد و هدف نهایی مطالعات روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک را در آینده پژوهی رویدادهای سیاسی آسان می‌کند.

مدل شماره ۱: فلسفه جغرافیایی تولید مناطق راهبردی



علت‌های ژئوپلیتیک وجود رقابت در اوراسیا

برای نیم هزاره است که امور جهانی توسط قدرت‌های اوراسیایی تحت تأثیر قرار گرفته و انسان‌ها و حکومت‌های فراوانی در این ابرقاره با هم به نبرد برخاستند تا به برتری منطقه‌ای و قدرت جهانی دست یابند. ابرقاره اوراسیا (آسیا و اروپا) در طول تاریخ به‌ویژه در سده اخیر همیشه کانون رقابت قدرت‌های جهانی بوده است و حوادث تاریخی سایر قاره‌ها نیز تا اندازه زیادی متأثر از سطوح و الگوهای رقابت در این ابرقاره بوده است و پس از جنگ سرد نیز این فضای جغرافیایی نقطه کانونی رقابت قدرت‌های جهانی بوده است.

اوراسیا این گستره عظیم جغرافیایی با مساحت ۴ / ۵۳ میلیون کیلومتر مربع بزرگ‌ترین قطعه خشکی جهان را با بیش از یک چهارم سطح خشکی‌های جهان در بر می‌گیرد. این ابرقاره ۷۵ درصد جمعیت جهان، ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی و ۷۵ درصد منابع انرژی دنیا را در برمی‌گیرد (امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ص ۲۲). اوراسیا همچنین محلی است که به جز آمریکا همه قدرت‌های پویا و جسور در آن قرار دارند. تمام قدرت‌های اتمی جهان بجز آمریکا در اوراسیا قرار دارند. همچنان‌که گفته شد بخش قابل توجهی از منابع اصلی و اولیه برای ادامه پیشرفت و توسعه اقتصادی، شامل کانی‌های فسیلی و معدنی نیز در این ابرقاره مکان‌گزینی شده است. از این رو با توجه به وجود پیش نیازهای جغرافیایی تولید رقابت در این ابرقاره، باید ابعاد جغرافیایی آن با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

امروز در سطح کلان حاکمیت بر مناطق حساس اوراسیا محور اصلی برتری جهانی است و در نتیجه شاخص‌های مختص مناطق راهبردی جهان باید در این ابرقاره جستجو شود. به همین دلیل شکل آرایش نیروها، سیاست ایجاد اتحادیه‌ها، انتخاب شرکا و به‌کارگیری صحیح ابزارها و امکانات سیاسی، ارکان اساسی اعمال قدرت راهبردی در صحنه جغرافیای سیاسی اوراسیا است و رقابت‌های ژئوپلیتیک در سایر نقاط جهان تبعی و حاشیه‌ای است. به این ترتیب اوراسیا صفحه شطرنجی است که بروی آن تلاش برای برتری جهانی ادامه می‌یابد و همان‌گونه که گفته شد ارزیابی الگوهای رفتار ژئوپلیتیک قدرت‌ها در اوراسیا تا اندازه زیادی ساختار آینده نظام ژئوپلیتیک جهان را روشن خواهد کرد (Brzezinski, 1997, p. 46).

در دوران جنگ سرد حوزه‌های جغرافیایی که بیشترین توجه جغرافی‌دانان سیاسی را به خود جلب می‌کرد، مناطق حایل بین دو اردوگاه شرق و غرب یعنی «اروپای مرکزی، جنوب شرق اروپا و شرق دور» بودند که در مرکز اوراسیا واقع شده بودند. اما با پایان جنگ سرد این مناطق در بیشتر موارد اهمیت راهبردی خود را از دست دادند و بنا به اهمیت عامل انرژی در پیشرفت و تداوم توسعه جوامع، مناطق دیگری در عرصه ابرقاره اوراسیا دارای اهمیت راهبردی شدند.

مصادق‌یابی مناطق راهبردی در ابرقاره اوراسیا

همانگونه که پیشتر یادآوری شد، ابرقاره اوراسیا در طول قرن‌ها قلمرو بزرگ‌ترین یورش‌های تاریخ و عظیم‌ترین تحولات در مقیاس راهبردی بوده است و همیشه قدرت‌های جهانی از این ابرقاره برخاسته‌اند و هم اکنون نیز بزرگ‌ترین رقبای ابرقدرت جهانی در این قاره قرار دارند؛ ضمن اینکه از نظر منابع فسیلی و معدنی نیز این حوزه دارای منابع بسیار مهمی است و همچنان‌که عنوان شد، این منابع پس از پایان جنگ سرد اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده است و یکی از دلایل بنیادین ظهور رقابت میان قدرت‌ها و کشورها دستیابی به این نعمت‌ها است. در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی تصور بر این بود که روسیه‌ای مردم‌سالار، گرایش بیشتری به ارزش‌های دموکراتیک خواهد داشت و می‌تواند یک شریک قابل اعتماد در سیاست‌های ژئوپلیتیک اوراسیا باشد. اما گذر زمان نشان داد که سیاست‌های ژئوپلیتیک روسیه بر مبنای لیبرالیستی قابل دوام نیست و روح اقتدارگرایی در ذات فضای جغرافیایی کشور و به عبارت بهتر در حوزه خشکی نهادینه شده است.

از این زمان بود که در نظر غرب هر نوع بهبود توان ژئوپلیتیک روسیه به زیان منافع غرب در اوراسیا بوده است و آنها به دنبال آن بوده‌اند که اتحادیه اروپا و ناتو را به سوی شرق گسترش دهند و از این راه خواست‌های ژئوپلیتیک روسیه را محدود کنند. این در حالی بود که چین نیز در دهه ۹۰ با وجود رشد شتابان اقتصادی و نظامی هیچ‌گاه به سمت مردم‌سالاری و به کار گرفتن آموزه‌های لیبرالیستی در حوزه روابط بین‌الملل حرکت نکرده است و سیاست‌های به کار گرفته شده توسط این کشور همواره نقیض دیدگاه آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل بوده است. بنابراین در فضای ژئوپلیتیک اوراسیا یک چین قدرتمند رو به ظهور است که دیدگاه‌های ژئوپلیتیک خاص خود را نسبت به ابرقاره اوراسیا دارد و

به کار گرفتن این سیاست‌های متعارض منجر به ادامه تضادهای ژئوپلیتیک بین چین و سایر قدرت‌های جهانی شده است.

از سوی دیگر این مسئله غیرقابل تصور است که اتحادیه اروپا به رقیب ژئوپلیتیک آمریکا تبدیل شود چون ساختار سیاسی و بنیادهای معرفت‌شناسی این دو حوزه به‌طور کامل با یکدیگر هماهنگ است. ضمن اینکه این دو حوزه متعلق به حوزه دریایی هستند که دارای الزامها و نیازهای هماهنگ در عرصه روابط بین‌الملل هستند. بنابراین الگوهای رقابت در حوزه مناطق راهبردی به‌صورت کلی بین قدرت‌های خشکی و دریایی شکل خواهد گرفت. بر این مبنای الگویابی آینده این رقابت‌ها باید مناطق صاحب منابع انرژی و حوزه‌ها و معابر جغرافیایی دسترسی به این مناطق و به‌صورت خلاصه مناطق امتیازدار این ابرقاره را در چارچوب رقابت‌های قدرت‌های خشکی و دریایی شناسایی و مصداقیابی کرد تا به این وسیله بتوان آینده رقابت‌های جهانی را شناسایی کرد.

رقابت قدرت‌های جهانی در مناطق راهبردی ابرقاره اوراسیا

الف- اروپای شرقی

۱- اوکراین و روسیه سفید یک فضای مهم و حیاتی در صفحه رقابت اوراسیا است. اوکراین از نظر جغرافیایی در اتصال و دسترسی بیشتر روسیه به آب‌های دریای سیاه و اتصال به اروپا نقش اساسی دارد، ضمن اینکه فضای سرزمینی این کشور یکی از معابر انتقال انرژی روسیه به اتحادیه اروپا است. با توجه به در نظر گرفتن این دو شاخص این کشور دارای موقعیت راهبردی در غرب اوراسیا است. روسیه سفیدهای اسلاو که با نام «روسیه سفید» نیز شناخته می‌شوند، هرگز فرهنگ، زبان یا هویت جداگانه‌ای را از روس‌ها توسعه نداده‌اند. با پیوستن لهستان به ناتو، روس‌ها یکی از معابر اتصال جغرافیایی خود را در اروپای شرقی از دست دادند. هم‌اکنون روسیه سفید را منطقه‌ای حایل در مقابل ناتو می‌بینند. اوکراین نیز از اهمیت راهبردی برابری برای روسیه برخوردار است چرا که ورودی زمینی برای جنوب غرب روسیه بوده و اینکه شبه جزیره کریمه مشرف بر ساحل محدود روسیه در دریای سیاه است و هر شکلی از اتحاد نظامی میان غرب و اوکراین اقدام‌های متقابل روسیه را در پی خواهد داشت.

در حقیقت می‌توان گفت که اوکراین و روسیه سفید برای روسیه اهمیت حیاتی دارند و بدون وجود دولت متحد روسیه در این دو کشور، ارتباط جغرافیایی روسیه با اروپا از راه خشکی محدود خواهد شد و بنادر صادراتی این کشور در دریای سیاه نیز در تنگنا قرار خواهند گرفت. بنابراین فضای راهبردی اوکراین و روسیه سفید سبب شده که هم روسیه و هم غرب نسبت به انتخابات در اوکراین و روسیه سفید حساس باشند و همین عامل ژئوپلیتیک این دو جمهوری را همواره مستعد رخدادهایی مانند انقلاب‌های رنگی می‌کند. از سوی دیگر کشور اوکراین نقش بسیار مهمی در انتقال انرژی روسیه به اروپا دارد و از طرف دیگر فضای دسترسی مهمی برای کشورهای غربی به حوزه راهبردی اوراسیای مرکزی است. از این جهت با توجه به ویژگی‌های مناطق راهبردی این کشور، نقش مهمی را برای قدرت‌های جهانی دارد.

۲- سه کشور حوزه دریای بالتیک یعنی لیتوانی، لتونی و استونی جزو اولین جمهوری‌هایی بودند که از اتحاد شوروی جدا شدند و از این نظر روسیه دچار زیان بزرگی شد. زیرا که با استقلال این سه جمهوری ارتباط جغرافیایی روسیه با دریای بالتیک بسیار محدود و تنها به بندر کالینین‌گراذ منحصر شد و بخش مهمی از فضای جغرافیایی صادرات خود مثل صادرات انرژی را از دست داد. از سوی دیگر سه جمهوری دریای بالتیک از آغاز استقلال سیاست‌های ژئوپلیتیکی متعارضی را نسبت به مسکو به‌کار گرفته‌اند و این مسئله محدودیت‌های جغرافیای سیاسی روسیه را در دریای بالتیک بیشتر کرده است.

درخواست عضویت کشورهای حوزه دریای بالتیک در ناتو باعث نگرانی عمیق مسکو شده است. این کشورها نه تنها مسیرهای اصلی به سمت سن پترزبورگ هستند، بلکه همچنان‌که عنوان شد بنادر آنها سهم قابل توجهی در تجارت خارجی روسیه دارند و بخشی از صادرات نفتی روسیه از راه پایانه‌های دریای بالتیک در لتونی و استونی صورت می‌گیرد. البته رهبری ناتو نیز تاکنون در مورد عضویت کشورهای این حوزه در این پیمان احتیاط زیادی از خود بروز داده است.

۳- لهستان تنها کشوری است که در امتداد روسیه سفید و اوکراین قرار گرفته و به‌طور مستقیم روسیه را از راه خشکی به حوزه صنعتی اروپای غربی پیوند می‌دهد. بخش مهمی از

منابع گاز روسیه به اروپا از راه لهستان صورت می‌گیرد و این مسئله لهستان را به یک گذرگاه صادرات انرژی بین اروپای غربی و روسیه تبدیل کرده است. از این رو تصادفی نبوده است که واشنگتن و دیگر کشورهای عضو ناتو، پس از فروپاشی شوروی سه کشور لهستان، جمهوری چک و مجارستان را به‌عنوان اولین اعضای جدید انتخاب کردند. بدیهی است این انتخاب ناشی از موقعیت گذرگاهی حساس آنها بین اروپا و اوراسیای مرکزی بوده است (Friedman, 2009, p. 7).

نقشه شماره ۱: نقشه سیاسی اروپای شرقی



منبع: (www.mapsofworld.com (Accessed on 8 Feb 2012))

ب- آسیای مرکزی

پنج کشور مستقل آسیای مرکزی (قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان) که از اتحاد شوروی جدا شدند، منطقه وسیعی را در قلب اوراسیا در اختیار دارند. این منطقه از دو جهت، ذخایر انرژی منطقه (به ویژه در قزاقستان و ترکمنستان) و اهمیت راهبردی منطقه در پشتیبانی نیروهای ناتو در افغانستان برای بازیگران سیاسی اهمیت دارد. ناتو سعی می‌کند ضمن حفظ توازن راهبردی در منطقه اوراسیای مرکزی و کنترل تهدیدها و تعارض‌ها در بین این کشورها به فرایند برقراری ثبات تدریجی در اردوگاه فروپاشیده اتحاد شوروی کمک کرده و با نهادسازی در قالب برنامه‌هایی مانند مشارکت برای صلح، برتری جایگاه این سازمان در این منطقه را نشان دهد (تیشه‌یار، ۱۳۸۸، ص ۶۱).

در بین این دو عامل، عامل اول از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و شکل‌دهنده اصلی رقابت قدرت‌های جهانی در این منطقه است. قدرت‌های غربی همواره به دنبال آن بوده‌اند که با ایجاد سیستمی مطمئن از خطوط لوله که سرزمین روسیه را دور می‌زند اتکای ژئوپلیتیک این منطقه به روسیه را کاهش دهند (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۴۵۵). روسیه همچنان در رقابت‌های ژئوپلیتیک آسیای مرکزی از موقعیت بهتری نسبت به غرب برخوردار است چراکه همچنان بخش مهمی از انتقال منابع انرژی این منطقه از راه روسیه صورت می‌گیرد؛ ضمن اینکه ساختار اقتصادی کشورهای این منطقه ارتباط ارگانیکی با اقتصاد روسیه دارد.

از سوی دیگر دستیابی قدرت‌های غربی به منابع موجود در این منطقه منوط به حفظ دولت‌های طرفدار غرب در منطقه قفقاز جنوبی است؛ چه اینکه ظهور دولت‌های معارض غرب در منطقه قفقاز جنوبی اتصال جغرافیایی این منطقه با غرب را قطع خواهد کرد. بنابراین تداوم برتری ژئوپلیتیک غرب در این منطقه بستگی به اعمال سیاست‌های ژئوپلیتیکی مناسب از سوی قدرت‌های غربی در منطقه قفقاز جنوبی دارد. روسیه نیز همچنان مثل گذشته خواهان ادامه نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز است (احمدیان، ۱۳۸۸، ص ۹).

نقشه شماره ۲: نقشه سیاسی آسیای مرکزی



منبع: احمدی پور و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۶۵

پ- قفقاز

۱- حضور گسترده نظامی روسیه در امور گرجستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان در دهه ۹۰ بیانگر عمق منافع راهبردی روسیه در قفقاز جنوبی است. جمهوری آذربایجان با منابع وسیع سوختی در رقابت‌های جغرافیایی قدرت‌های جهانی نقش مهمی را ایفا می‌کند. این کشور گذرگاه جغرافیایی عبور انرژی منطقه خزر و آسیای مرکزی به سوی غرب است و تنها از راه جمهوری آذربایجان و گرجستان است که می‌توان منابع انرژی این دو منطقه را بدون دخالت روسیه به غرب انتقال داد. جمهوری آذربایجان و گرجستان متمایل به غرب می‌تواند دالانی برای دسترسی کشورهای غربی به حوزه غنی نفتی خزر و آسیای مرکزی باشند و بر عکس گرجستان و جمهوری آذربایجانی متمایل به روسیه به این معنی است که آسیای مرکزی از جهان غرب جدا شده است. اگر غرب بی پروایی ژئوپلیتیک پیشه کند و در گسترش ناتو به سوی شرق عضویت گرجستان را بپذیرد، آنگاه باید گفت که مسیری از تعارض ژئوپلیتیک با روسیه را دنبال می‌کند. تلاش برای غربی کردن دریای سیاه کل منطقه را وارد کمربندی شکننده خواهد کرد که پیامدهای آن می‌تواند متزلزل شدن امنیت منطقه باشد.

۲- ترکیه از نظر جغرافیایی دارای موقعیت گذرگاهی نسبت به منطقه قفقاز جنوبی است و بخش مهمی از انرژی قفقاز جنوبی و عراق از راه ترکیه به اروپا انتقال می‌یابد. در ضمن ترکیه دسترسی به دریای مدیترانه را از راه نظارت بر دو تنگه بسفر و داردانل کنترل کرده و نقطه خروجی قفقاز جنوبی به غرب است و یک گلوگاه راهبردی در غرب اوراسیا است.

ت- خلیج فارس

خلیج فارس بی‌شک یکی از مناطق راهبردی جهان در قرن معاصر خواهد بود، چرا که کشورهای حوزه خلیج فارس دو سوم ذخایر نفت جهان و میزان قابل توجهی از ذخایر گاز طبیعی را در اختیار دارند. در صورتی که با رشد فعلی تقاضای جهانی حوزه‌های نفتی تازه‌ای در دیگر بخش‌های جهان یافت نشود، آنگاه نقش حیاتی نفت این منطقه برای قدرت‌های جهانی بیش از پیش اهمیت خود را نشان خواهد داد. در حقیقت بنابر یکی از برآوردهای صورت گرفته، خلیج فارس تنها منطقه صادرکننده نفت در سال ۲۰۴۰ خواهد بود (Duncan and Youngquist, 1998, p. 23). در این راستا توجه به دو قطب جغرافیایی این منطقه ضروری است:

۱- عربستان سعودی نه تنها بزرگ‌ترین حوزه نفتی جهان در ساحل (الغوار) بلکه همچنین بزرگ‌ترین حوزه نفتی جهان در دریا (السفانیه) را دارد. این کشور بانی تشکیل سازمان شورای همکاری خلیج فارس بوده و مهم‌ترین متحد قدرت‌های غربی در سه دهه اخیر در این منطقه راهبردی بوده است (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۶۷۵).

۲- ایران چهارمین دارنده نفت و دومین دارنده گاز دنیا است و بر بخش شمالی خلیج فارس به‌عنوان انبار انرژی دنیا نظارت کامل دارد (کمپ و هارکاوی، ۱۳۸۳، ص ۶۷). در حوزه شمال خلیج فارس ایران با داشتن بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر سواحل مناسب عملیاتی، از این جهت موقعیت استثنایی دارد. سواحل ایران در خلیج فارس به‌شکلی است که سرتاسر سواحل برای اجرای عملیات عمرانی و نظامی مناسب است. درحالی‌که سواحل حاشیه جنوبی خلیج فارس چنین ویژگی‌هایی را ندارد و تنها خلیج بحرین در این زمینه تا اندازه‌ای مجزا است که همین عامل سبب‌ساز حضور ناوگان دریایی آمریکا در این کشور شده است (عزتی، ۱۳۸۷، ص ۹۰).

ایران همچنین دارای موقعیت گذرگاهی بی‌نظیری بین خلیج فارس و منطقه آسیای مرکزی و قفقاز قرار گرفته و از این جهت نزدیک‌ترین مسیر را جهت ارتباط این دو حوزه راهبردی فراهم می‌کند و از این جهت موقعیت بی‌نظیری خواهد داشت (مجتهدزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). ایران از نظر جغرافیایی در حاشیه تنگه هرمز واقع شده که متوسط در هر ۱۲ دقیقه یک کشتی از تنگه هرمز عبور می‌کند و در مجموع ۴۰ درصد نفت مصرفی کشورهای صنعتی از تنگه هرمز عبور می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۷، ص ۹۱). بنابراین پیش‌بینی می‌شود با توجه به افزایش اهمیت نفت در قرن بیست و یکم و حیاتی بودن آن، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز و حوزه جغرافیایی میان این دو منطقه همچنان کانون توجه این قدرت‌ها و مرکز درگیری‌های بین‌المللی خواهند ماند و به‌ویژه خلیج فارس کانون توجه این قدرت‌ها خواهد بود (جعفری ولدانی، ۱۳۷۹، ص ۴۵).

نتیجه

همان‌گونه که ذکر شد امروزه شالوده اصلی تصمیم‌های سیاسی حکومت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل تضمین ادامه پیشرفت و توسعه اقتصادی و ارتقای سطح حکمرانی یک کشور است. بر این مبنا با شکل‌گیری این چارچوب کلی پس از جنگ سرد در بازتعریف شاخص‌های مناطق راهبردی تغییرهای مهمی حاصل شد. به‌شکلی که با کم‌رنگ شدن پیشینه ایدئولوژیک در چارچوب رقابت قدرت‌های جهانی، مناطق جدیدی در حوزه جغرافیای سیاسی جهان مانند منطقه راهبردی شناخته می‌شوند. از سوی دیگر از آنجا که الگوی رقابت‌های منطقه‌ای تا حد زیادی متأثر از چگونگی تصمیم‌های سیاسی قدرت‌های جهانی است، بنابراین الگویابی و آینده‌نگری رقابت بین قدرت‌های بزرگ از اهمیت زیادی برخوردار است. در این راستا همچنان‌که عنوان شد گسترش نفوذ قدرت‌های جهانی در به‌کار گرفتن سیاست‌های مناسب از سوی آنها در مناطق راهبردی جهان بستگی دارد.

بر این اساس مناطق ارائه‌دهنده پیش‌نیازهای پیشرفت امروزه اصول اولیه شکل‌گیری رقابت در میان قدرت‌های جهانی در عرصه روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد. از این رو برای استخراج الگوهای رقابت بین قدرت‌های جهانی باید مناطق ارائه‌دهنده پیش‌نیازهای پیشرفت به‌دقت مورد بررسی قرار گیرند. بنابراین مطابق درک شرایط امروز، منطقه راهبردی شامل حوزه‌های متشکل از امتیازها و مواهب طبیعی است که شاخص‌ها و زیرساخت‌های تولید

قدرت را ارائه می‌دهد و استفاده از منابع و زیرساخت‌های جغرافیایی این مناطق و مدیریت بر آنها در جهت ایجاد وابستگی ژئوپلیتیک در دیگر کشورها، از هدف‌های سیاست‌های بین‌المللی است.

امروزه یکی از پیش‌نیازهای مهم برای ارتقای حکمرانی قدرت‌های جهانی ارتباط مداوم آنها با پدیده‌های طبیعی موجود در جغرافیای سیاسی اوراسیا است و درهم تنیدگی حکومت‌ها با این حوزه چنان افزایش پیدا کرده که تصور اداره مطلوب یک کشور بدون بهره‌مندی از امکانات طبیعی موجود در این حوزه دور از ذهن به نظر می‌رسد. از این رو ابرقاره اوراسیا به واسطه قابلیت‌های طبیعی گسترده‌ای که دارد به‌عنوان سرچشمه جغرافیایی تولید قدرت شناخته می‌شود. در این راستا کشورها و قدرت‌ها از نقاط و مناطق مهم این ابرقاره به‌عنوان بستری برای افزایش اقتدار بین‌المللی خود استفاده می‌کنند؛ زیرا تسلط بر این نقاط به کشورهای دارنده آن این امکان را می‌دهد که در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و... حوزه و شدت نفوذ و توانایی مدیریت امور را افزایش دهند و منافع ملی خود را به حداکثر برسانند.

از این جهت آشکار است که یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای ادامه برتری قدرت‌های جهانی دستیابی به منابع انرژی است. زیرا هرگونه پیشرفت اقتصادی بدون دستیابی به منابع انرژی غیرممکن خواهد بود. بر این مبنا توجه به الگوی پراکندگی منابع انرژی و راه‌های دسترسی و ارسال آن نشان می‌دهد که کانون‌های جغرافیایی وجود منابع انرژی در مناطق خاصی در ابرقاره اوراسیا مکان‌گزینی شده است. آشکار است که در این راستا هسته کانونی رقابت قدرت‌های جهانی نیز در این مناطق رقم خواهد خورد و هر رویدادی مربوط به دستیابی به منابع انرژی در جهان و به‌ویژه در ابرقاره اوراسیا دارای اهمیت تعیین‌کننده برای ادامه برتری ژئوپلیتیک قدرت‌های جهانی است.

بنابراین توجه به الگوی پراکندگی منابع انرژی و راه‌های دسترسی و ارسال آن در ابرقاره اوراسیا نمایانگر آن است که بخش مهمی از مناطق راهبردی اوراسیا در مرکز جغرافیایی این ابرقاره قرار گرفته و بر حوزه‌هایی همچون آسیای مرکزی، قفقاز، اروپای شرقی و خلیج فارس تطبیق می‌کند. زیرا این مناطق دارای منابع انرژی سرشاری بوده و یا گذرگاه انتقال انرژی است. از این جهت از نظر جغرافیایی نقطه کانونی رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی نیز در این مناطق متمرکز شده است و بنابراین الگوهای آینده رقابت قدرت‌های جهانی در این مناطق تعیین خواهد شد. بنابراین برای استخراج الگوهای رقابت و آینده پژوهی در رقابت قدرت‌های

جهانی باید شرایط جغرافیای سیاسی ابرقاره اوراسیا مانند ظرف تولید رفتارهای قدرت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل به دقت مورد مطالعه قرار گیرد تا از این راه بتوان الگوها و مدل‌های آینده رقابت در روابط بین‌الملل را شناسایی کرد.

منابع و ماخذ

الف- فارسی

۱. احمدیان، قدرت‌الله و طهمورث غلامی (تابستان و پاییز ۱۳۸۸)، «آسیای مرکزی و قفقاز، عرصه تعارض منافع روسیه و غرب»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال دوم، شماره ۴، صص ۲۰-۱.
۲. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۱)، «نظم نوین جهانی، خلیج فارس و تلاش‌های آمریکا برای رهبری جهان»، *اطلاعات سیاسی- اقتصادی*، سال ششم، شماره ۹، صص ۲۵-۱۴.
۳. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۳)، «جغرافیای اوراسیا»، *فرهنگ اندیشه*، سال سوم، شماره نهم، صص ۵۲-۱۹.
۴. برژینسکی، زبگنیو (۱۳۸۶)، *پس از سقوط: بازی نهایی در جهان تک قطبی*، ترجمه: امیرحسین توکلی، تهران: انتشارات سبزان.
۵. بوزان، بری و الی ویور (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه: رحمان قهرمانپور، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. تیشه‌یار، ماندانا، «بررسی سیاست‌های ناتو در منطقه اورسیا بر اساس نظریه برساخته‌گرایی»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال دوم، شماره ۴، صص ۶۲-۴۳.
۷. جانستون، آرجی (۱۳۸۳)، *جغرافیای تحول جهانی*، ترجمه نسرين نوریان، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ.
۸. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۹)، «جایگاه خلیج فارس در نظام جدید جهانی»، *مجموعه مقالات یازدهمین همایش خلیج فارس*، ۱۳۷۹، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۹. جهان بین، اسماعیل (۱۳۷۶)، *مناطق راهبردی جهان؛ قم: انتشارات دفتر تحقیقات اسلامی*.
۱۰. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، *اصول و مبانی ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی.
۱۱. داداندیش، پروین (۱۳۸۶)، «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه تقابل ایران و روسیه»، *ژئوپلیتیک*، سال سوم، شماره اول، صص ۷۵-۹۶.
۱۲. درایسدل، آلسادیر و جرالده. اچ بلیک (۱۳۸۶)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه: دره میرحیدر، تهران: انتشارات سمت.

- ۱۱- عابدی، مهدی (۱۳۸۷)، «اوراسیا و بازتولید عقلانی جنگ سرد»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۵۸-۲۵۷، ص ۳۶.
۱۱. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۷)، «غرب آسیا و تحولات ژئواکونومیک قرن ۲۱ و جایگاه ایران»، **مجموعه مقالات غرب آسیا، نظام بین‌الملل و همگرایی منطقه‌ای**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۲. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۸): **روابط بین‌الملل: رویکردها و نظریه‌ها**؛ تهران: انتشارات سمت.
۱۳. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
۱۴. کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۸۱)، **هفت ستون سیاست**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۵. کوهن، سوئل بی (۱۳۸۷)، **ژئوپلیتیک نظام جهانی**، ترجمه: عباس کاردان، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.
۱۶. کمپ، جفری و رابرت هارکاو (۱۳۸۳)، **جغرافیای راهبردی خاورمیانه**، ترجمه: سید مهدی حسینی متین، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۷. گورباچف، میخائیل (۱۳۸۲)، **کودتای اوت، حقایق و درس‌ها**، ترجمه کامران وزیری؛ تهران: نشر وزیری.
۱۸. لورو، پاسکال و فرانسوا توال (۱۳۸۱)، **کلیدهای ژئوپلیتیک**، ترجمه: حسن صدوق ونینی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷)، «امنیت آسیای جنوب باختری در ژئوپلیتیک قرن بیست یکم»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره دوم، صص ۱۰۳-۱۲۲.
۲۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
۲۱. مینایی، مهدی (۱۳۸۶)، **درآمدی بر ژئواستراتژی**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ب- انگلیسی

1. Brzezinski. Zbigniew (1997), **the Grand Chessboard**, New York: Basic Book.
2. Duncan, Richard C. and Wafer Youngquist (1998), "the World Petroleum Life Cycle", Paper Presented at Petroleum Technology Transfer Council Workshop at the University of Southern California.
3. Friedman, Gorge (2010), **The Next 100 Years: A Forecast for the 21th Century**, Washington: Knopf Doubleday Publishing Group.
4. Spanier, J(1990), **Games Nations Play**, 7th.ed, Washington D. C: Congressional Quarterly Press.